

**شیر سیمرغ**

(ایران بزرگ)

قیصر خسروان (کللی)

بخش نخست

بدهی عبرانیان به ایرانیان

## بدهی عبرانیان به ایرانیان

در تاریخ با مواردی بسیار مواجه می‌شویم که آن چنان که باید حق مطلب ادا نشده است. در عرصه‌ی تاریخ شخصیت‌هایی وجود دارند که بر خلاف اندیشه و تلاش و کمکی که به نوع بشر داشته‌اند حق و دین آن‌ها پرداخت نشده است و این عدم پردازش نسبت به رفتار و اندیشه این شخصیت‌های بزرگ نمی‌تواند ریشه در گمنامی این افراد داشته باشد. چون که زندگانی و نوع حمایت و کمکی که این افراد به هم نوعان خود داشته‌اند آن چنان شفاف است که در هیچ گونه‌هاله‌ای از ابهام قرار ندارند. این چنین است "کوروش" امپراتور بزرگ هخامنشی.

معمول رفتارهای سیاسی و نظامی کوروش بزرگ به روشنی در اختیار تاریخ قرار دارند. از جمله روشن‌ترین اقدام‌های نظامی و سیاسی کوروش پیروزی بر بابل و نجات قوم یهود از اسارت بابلیان و بازگرداندن آن‌ها به سرزمین موعود است. کوروش پس از پیروزی بر دولت و کشور بابل که در تورات به چکش کوبنده جهان تشبیه شده است قوم

یهود را روانه سرزمین آباء و اجدادیشان می‌کند که در آن سرزمین پادشاه پیامبران بزرگی چون "یوشع بن نون" و "داوود" و "سلیمان" براریکه‌ی قدرت تکیه زده بودند. کوروش نه فقط قوم یهود را از اسارت بابل رهانید و آن‌ها را تحت حمایت سپاهیان خود روانه سرزمین کنعان کرد بلکه برای آبادانی همه جانبه‌ی این سرزمین هم همت گماشت. از جمله اقدامات کوروش برای آبادانی سرزمین کنعان بنای دوباره معبد سلیمان بود که توسط بابلی‌ها ویران شده بود و این مکان مهم‌ترین معبد و عبادت گاه قوم یهود در کل جهان و در طول تاریخ است.

قوم یهود قومی بسیار کوشا و دقیق است که به قضایا و موضوعاتی که به قومیت و سرنوشت قومیت آن‌ها مربوط باشد نهایت اهمیت را خواهند داشت و به خصوص اگر موضوعی از موضوعات که به سرنوشت این قوم مربوط باشد و این موضوع در تورات کتاب مقدس این قوم لحاظ شده باشد برای آن‌ها هم از اهمیت چند برابر برخوردار خواهد بود و بر همین اساس تلاش خواهند داشت تا برای نیک داشت آن موضوع هر ساله جشن‌ها و یادواره‌هایی

گوناگون برپا دارند. از این لحاظ از جمله جشن‌ها و پاس‌داشت‌ها جشن بیرون آمدن از مصر است که هر ساله تحت تدابیر فراوان و به صورت یکی از اعیاد بزرگ قومی و ملی جشن گرفته می‌شود و یاد این روز را بسیار گرامی می‌دارند.

اما با تمامی دقت و احترامی که قوم یهود به تاریخ و بزرگان و منجیان خود دارد یک مورد و یک شخصیت و یک حادثه بسیار بسیار مهم تاریخی در میان تاریخ قوم یهود وجود دارد که متأسفانه نسبت به آن توجه بسیار اندکی از جانب این قوم نکته بین و نکته سنج شده است. این مورد (و این حادثه و این شخصیت) بسیار مهم که از چشم ریز بین قوم یهود پنهان مانده و یا این که در حالت خوش بینانه با گوشه چشمی به آن می‌نگرند نجات قوم یهود توسط کوروش بزرگ از بابل است. می‌پندارم که مهم‌ترین رویداد تاریخی در تاریخ قوم یهود رهایی این قوم از چنگال بابلیان و مهاجرت دوباره این قوم به سرزمین آباء و اجدادیشان است. آن گاه که یک ایرانی چنین باوری را تبلیغ می‌کند ناخودآگاه اذهان به این جانب خواهد رفت که نگارنده این سطور و دارنده‌ی این باور براساس حس و گرایش

ناسیونالیستی این سخن و این باور را بیان و تقریر می‌دارد. این جانب منکر حس ناسیونالیستی (البته نوع دوست) خود نیستم و بلکه به داشتن چنین حس و گرایشی بسیار افتخار می‌کنم. اما بیان این باور نسبت به قوم یهود براساس حس و گرایش ناسیونالیستی نیست و می‌توان با مراجعه به متون تاریخی و اسنادی که مهم‌ترین آن‌ها در این باره و برای قوم یهود کتاب تورات است به درستی این باور درباره قوم یهود و کوروش بزرگ پی برد.

اما در زندگی روزمره و نیک داشتن‌های سالیانه قوم یهود برای رخ داده‌های تاریخی کم‌ترین توجه را از جانب این قوم نسبت به کوروش بزرگ شاهد هستم. اگر رفتار کوروش را در قبال این قوم که آزادی آن‌ها از سرزمین بابل و روانه ساختن آن‌ها به سرزمین کنعان و آبادانی سرزمین کنعان و بنای دوباره معبد سلیمان را در نظر آوریم ملاحظه خواهیم کرد یاری و حمایتی که کوروش به قوم یهود رسانده بسیار بیش‌تر و مهم‌تراز یاری و حمایت و سرپرستی کسانی چون یوشع و داوود و سلیمان است. در همین راستا با دوری جویی از ابهام‌گویی و حتا محافظه‌کاری باید تقریر داشت

## شیر سیمرغ ۷

رفتاری که کوروش در قبال قوم یهود پیشه خود ساخت بسیار بالاتر و مهم‌تر از آن خدمتی هم هست که حضرت "موسا" برای قوم یهود انجام داده است. با مقایسه نجات و رهایی قوم یهود از سرزمین مصر توسط حضرت موسا و نجات و رهایی این قوم از سرزمین بابل توسط کوروش بزرگ آشکارا به سطح و تفاوت کمی و کیفی دو نجات پی خواهیم برد. براساس شواهد تاریخی و براساس تورات قوم یهود به مصر به اسارت برده نشدند بلکه خود به سرزمین مصر مهاجرت کردند. در زمانی که بنی اسرائیل به مصر مهاجرت کرد شامل یک خانواده که از مجموعه‌ی پدر(یعقوب) و پسران و زن‌های آن‌ها و دختران و نوه‌ها و نواده‌های آن‌ها می‌شدند. بنی اسرائیل در کنعان از راه کشاورزی و شبانی زندگانی می‌گذراندند. بر همین اساس یک خانواده این چنینی و با این گونه‌ی معیشت نمی‌تواند دارای بنا و ساختمان‌ها و عبادت گاه‌های بزرگ باشد. بلکه مکان زندگی آن‌ها کپر و چادر است و مسلماً محل عبادت آن‌ها همین گونه مکانی خواهد بود.

تورات به ما می‌گوید آن گاه که قحط سالی شدیدی به کنعان روی آورد و این قحط سالی چند سالی به طول

انجامید خانواده یعقوب قصد مهاجرت به مصر را کردند. شرح این مهاجرت در تورات و دیگر کتب دینی موجود است و مایه داستان‌ها و فیلم‌های فراوانی هم هست و بیش و کم از این مهاجرت آگاهی داریم. پس از دورانی چند که دوره‌ی عزت یهودیان نزد مصریان زائل می‌شود موسا برای نجات این قوم قیام می‌کند و پس از گذار این قوم از رود نیل و هدایت آن‌ها به صحرای سینا این قوم بر اساس شواهد تورات دچار شرک و کفر می‌شوند و خداوند این قوم را تنبیه می‌کند و این قوم به مدت زمان درازی (۴۰سال) در انتظار ورود به سرزمین موعود می‌مانند و حضرت موسا هم در این زمان فوت می‌کند و قوم یهود پس از فوت موسا و پایان موعود مقرر انتظار به رهبری یوشع بن نون که جانشین موسا شده است به سرزمین کنعان وارد می‌شوند.

آن گاه که قوم یهود به رهبری پدر سالار خود حضرت یعقوب به مصر مهاجرت می‌کنند این مهاجرت هر چند ریشه در فقر و گرسنگی دارد اما به دل خواه و از روی اراده شخصی و قومی صورت گرفته و تعداد نفراتی که در این مهاجرت حضور دارند اندک هستند. زمانی هم که این قوم



به رهبری موسا قصد بیرون آمدن از سرزمین مصر را دارند چندان جمعیت فراوانی نباید بوده باشند. چون که پس از اخذ تصمیم فرار از مصر توسط مشایخ قوم یهود به رهبری موسا این قوم شبانگاه گرد هم آمده و وسایل مورد نیاز خود را برداشته و بی سرو صدا از سرزمین مصر بیرون آمده و تا این که مصری‌ها متوجه نبود آن‌ها شده‌اند این قوم مسیر لازمی را رفته بودند.

اما وضعیت به اسارت رفتن کنعانیان به بابل و نجات آن‌ها توسط کوروش بزرگ گونه‌یی دیگر و از جنسی دیگر و با کمیت و کیفیتی دیگر است. قوم یهود پس از بیرون آمدن از مصر به مدت زمانی نزدیک به هزار سال در سرزمین کنعان مستقر شده بودند و این سرزمین توسط این قوم آبادانی فراوانی به خود دیده بود و در این مدت دو پادشاه پیامبر این قوم یعنی داوود و سلیمان بر تخت پادشاهی جلوس کرده بودند و در زمان یورش بابلیان این سرزمین در حالت آبادانی فراوان و چشم‌گیری به سر می‌برده است که همین آبادانی و ثروت چشم‌گیر و به عبارتی " گنج سلیمانی " و " ملک سلیمانی " باعث شد تا بابلیان برای غارت این ملک و این ثروت به این سرزمین و این قوم یورش برند.

مسلمها در سرزمینی که شهرها و روستاهای آباد و فراوانی وجود داشته باشد و در آن سرزمین دولت و حکومت شکل گیرد و آن سرزمین دارای عنوان کشور شود و پادشاهان بزرگ و نام آوری در آن سرزمین بر تخت قدرت مستقر شوند جمعیت فراوانی هم وجود خواهد داشت. زمانی که بابلیان به کنعان هجوم می‌برند این سرزمین آباد را ویران می‌سازند و ثروت سرشار این قوم را غارت می‌کنند و خود این قوم را به اسارت می‌برند. پس از یک قرن اسارت<sup>۱</sup> قوم یهود در چنگال بابلیان کوروش پس از پیروزی بر بابل کنعانیان را تحت الحفظ روانه سرزمینشان می‌سازد و اقدام به آبادانی دوباره سرزمین کنعان می‌کند و ساختمان‌ها و معابد بزرگ این قوم و به خصوص معبد سلیمان را دوباره برپای می‌دارد.

قوم یهودی که توسط کوروش از اسارت بابلیان آزاد می‌شوند جمعیت آن‌ها بسیار بسیار بیش‌تر از جمعیت قوم یهودی است که توسط موسا از مصر رهانیده می‌شوند. قوم یهودی که کوروش از بابل می‌رهاند مردم یک کشور هستند که به مدت زمان یک قرن در اسارت بوده‌اند و در مدت

زمان اسارت مسلما جمعیت آن‌ها به دو برابر افزایش یافته است. اکنون به عنوان یک ایرانی از خودم و از قوم خردمند و تلاش‌گر یهود و به خصوص از یهودیان ایران که هم وطنان من هستند و به اندازه‌ی من ایرانی هستند و به وجود این هم وطنان افتخار می‌کنم پرسشی دارم. چنین است این پرسش. آیا نجات قوم یهود از سرزمین مصر توسط حضرت موسا مهم‌تر است یا نجات این قوم از سرزمین بابل توسط کوروش بزرگ مهم‌تر خواهد بود؟ من پاسخ خود را می‌دهم تا باشد که شما هم پاسخ خود را بدهید. با تمامی احترامی که به حضرت موسا و باورهای قوم یهود دارم و با تمامی بزرگی داشتنی که برای اقدام حضرت موسا برای رهایی قوم یهود از سرزمین مصر قائلم براین باور هستم با شواهد و استدلال‌هایی که ارائه شد اقدام حضرت موسا برای رهایی قوم یهود از سرزمین مصر قابل قیاس با نجات قوم یهود از سرزمین بابل توسط کوروش بزرگ نیست. هم از لحاظ کمی و هم از لحاظ کیفی اقدام کوروش نسبت به اقدام موسا در سطح بسیار بالاتری قرار می‌گیرد.

البته نمی‌پندارم چون موسا به عصا تکیه داشت و کوروش به شمشیر و موسا با وحی در ارتباط بود و کوروش با

اندیشه که جایگاه بسیار برتری را عبرانیان نسبت به کوروش به موسی اختصاص داده‌اند و بیرون شدن از مصر را این همه تجلیل و تکریم می‌کنند. چون که داوود و سلیمان هم به شمشیر تکیه داشتند و با اندیشه در ارتباط بودند. البته می‌پندارم چون که موسی یک یهودی و کوروش یک غیر یهودی بود گوی سبقت را عبرانیان خود به موسی هدیه کردند.

موضوع بسیار مهم دیگری که در حوزه‌ی این بحث و نقد می‌گنجد بحث مسیح‌مداری متون و کتب تورات است. هر چند به وفور در کتب تورات از مسیح که منجی قوم یهود است سخن رفته است به جز یک بار نامی از مسیح که کیست به میان نیامده است. این یک بار هم که در تورات از مسیح نام برده شده است کوروش بزرگ است که صاحب این عنوان می‌شود. این یک بار که در تمامی صفحات تورات مشخصاً از مسیح نام برده می‌شود کتاب "اشعیای نبی" باب ۴۵ آیه ۱ است که چنین می‌نویسد "... خداوند در حق مسیح کرده‌ی خود کوروش چنین می‌فرماید: چون که من او را به قصد این که طوائف از حضورش مغلوب شوند بدست

راستش گرفتم...". پس نه فقط از لحاظ تاریخی بلکه از لحاظ متون تورات کوروش دارای جایگاه بس بلندی است و همین تورات است که قداست مسیح را در میان تمامی منجیان و بزرگان و مشایخ یهود در طول تاریخ این قوم فقط برای کوروش قائل است و نه یوشع و نه موسا و نه شخص دیگری چه یهودی و چه غیر یهودی توسط تورات مفتخر به دریافت عنوان مسیح نمی‌شود.

البته اذعان می‌دارم که هر چند به جد یک ایرانی ناسیونال هستم و این مطلب را به دفاع از کوروش بزرگ نگاشته‌ام اما بدون شک بر این باور هستم که مسیح «عیسا ناصری فرزند مریم» است. باشد که عبرانیان بدهی و دین خود را نسبت به ایرانیان پرداخت کنند.

- ۱- به علت عدم آشنایی کامل با تاریخ اسارت قوم یهود توسط بابلیان مدت زمان دقیق اسارت این قوم در سرزمین بابل را در اختیار نداشتم. اما می‌پندارم که مدت زمان این اسارت کم‌تر از صد سال نباشد.
- ۲- تورات- سفر پیدایش باب‌های ۱۲ و ۲۲ و ۴۹- سفر اعداد باب ۲۴- دومین کتاب شموئیل نبی باب ۷- سفر تثنیه باب ۱۸- کتاب اشعای نبی باب ۴۵.

بخش دوم

بدهی تزارها به ایرانیان

## بدهی تزارها به ایرانیان - آذربایجان

در درازای تاریخ معاصر و به عبارتی در دو تا سه سده‌ی اخیر بر کشور ایران از جانب برخی از همسایگان فرصت طلب و برخی قدرت‌های جهانی ستم‌ها و نامهربانی‌های فراوانی روا داشته شده است. برخی درصدد به چنگ آوردن ثروت ایران بودند و برخی در تلاش برای جدا ساختن بخشی از خاک آن. متأسفانه هم ثروتش به یغما رفت و هم بخش‌هایی مهم از خاکش را جدا ساختند. متأسفانه‌تر این که هنوز هم این چشم داشت‌ها به خاک و ثروت ایران ادامه دارد و آن پاره‌های تن ایران که جدا شده‌اند اکنون خود مدعی و در تلاش برای جدا سازی بخشی دیگر از تن ایران هستند. این دست از همسایگان و قدرت‌های جهانی غافل از این واقعیت مهم و مسلم بوده و هستند که فرزندان ایران بزرگ برای مدت زمانی بسیار بلند حاکمان بلا منازع جهان بوده‌اند.

پس از آن دوران هر چند در عرصه‌ی جهان رقیبی به نام رُم برای ایران یافت شد و این رقیب در برابر ایرانیان قد



برافراشت اما جهان میان ایران و رُم تقسیم شد و بیش از هزار سال ایرانیان بر نیمی از جهان آن روزگار سلطه و قدرت داشتند. پس از این دوره‌ی بسیار بلند مدت برای مدت زمانی ایرانیان خود باخته و دیگر فریفته شدند و خود که بیش از هزار سال مورد ستایش و آرزوی دیگران بودند فراموش کردند که چه بودند و که بودند و پس از این فراموشی مرگ‌بار و خفت‌بار به چاکری و نوکری غیر مباحات کردند و در برابر بیگانه بوسه‌ی منت بر زمین ذلت زدند و ایرانی بودن را برای خود انگ و ننگ دانستند.

اما پس از مدت زمانی تنی چند از فرزندان ایران زمین که مهم‌ترین آن‌ها فردوسی است به خود آمدند و کمر همت بستند و ایرانیان را با ایران آشتی دادند و براساس تلاش این بزرگان دوباره ایرانی بودن برای تمامی ایرانیان از هر کجای ایران افتخار شد و به ایرانی بودن خود مباحات کردند و ایرانی زاده شدن را از نعمات بزرگ خداوند دانستند و ایرانیان دوباره رفته رفته در جهان قد برافراشته و دوباره ایران ایران شد و مرزهای پهناور ایران به خود شکل گرفت و هر ایرانی می‌خواست تا برای ایران کاری بکند و این تلاش

باعث شد در سرتاسر ایران دانشمندان و فلاسفه و شاعران و عارفان بزرگی ظهور کنند.

اما متأسفانه پس از آن خیزش با شکوه که نزدیک به هزار سال به درازا کشید بیش از سه سده است که دوباره ایرانیان دچار رخوت و خمودی شده‌اند و در این سه سده دوباره مغز و جسم ایرانی به زهری جانکاه مسموم شد و در عرصه‌ی جهانی نه یک فلسفی بزرگ و نه یک دانشمند بزرگ و نه یک شاعر بزرگ داشته‌ایم. اکنون بیش از سه سده است که ایران از درد آن زهر به خود می‌پیچد و هر از چند گاهی یکی از همسایگان فرصت طلب درصدد جدا کردن بخشی از خاک ایران است. این چنین است جمهوری آذربایجان.

براساس تعهدات و پیمان نامه‌هایی قرار بر این بود تا بخشی از خاک ایران که اکنون جمهوری آذربایجان نامیده می‌شود پس از یک سده دوباره به ایران برگشت داده شود و دوباره بخشی از آذربایجان ایران و استانی از ایران باشد. اما پس از این که یک سده گذشت این استان برگشت داده نشد و آن گاه که شوروی از هم پاشید رهبران و شخصیت‌های

آذربایجان بدون توجه به ایران و سرزمین مادری خود یک جانبه اعلام استقلال کردند و البته ما ایرانیان درون مرز هم برای آنها دست زدیم و هورا کشیدیم.

جمهوری آذربایجان پس از این که در تاریخ ۱۹۹۱/۸/۳۰ از شوروی اعلام استقلال کرد هنوز دو سه سالی نگذشته بود که با جمهوری ارمنستان وارد جنگ شد که بر اثر این جنگ بخشی از خاک جمهوری آذربایجان به خاک ارمنستان ضمیمه شد و بخش نخجوان (منظور از بخش نخجوان پنج ایالت کوچک است که شامل شرور و شاهبوز و نخجوان و جولفا و اردوباد می شود) از آذربایجان جدا افتاد که اکنون جمهوری ارمنستان میان جمهوری آذربایجان و بخش نخجوان حائل است. به علت جدا افتادگی بخش نخجوان دولت باکو چندان توجهی به این بخش ندارد و بر همین اساس مردم نخجوان در محنت و سختی فراوان هستند.

جمهوری آذربایجان که خود براساس ناتوانی و بی‌عرضگی حاکمان ایران از ایران جدا شد و براساس پیمان‌نامه‌هایی باید دوباره به خاک ایران برگشت و ضمیمه می‌شد اکنون داعیه دار جداسازی بخشی از خاک ایران تحت

نام آذربایجان است. تمامی جمهوری آذربایجان یک طرف و تبریز بزرگ هم یک طرف. جمهوری آذربایجان نه از لحاظ وسعت و نه از لحاظ جمعیت و نه از لحاظ افتخارات تاریخی قابل قیاس با آذربایجان ایران است و فقط یک شهر تبریز ایران و آذربایجان ایران از تمامی جمهوری آذربایجان و تاریخ جمهوری آذربایجان پر افتخارتر است. شاه بیت این افتخارات زردتشت پیامبر است. پس در پاسخ به سران و تئورسین‌های جمهوری آذربایجان باید گفت شما بفرمایید و به خاک ایران و به آذربایجان ایران ضمیمه شوید. بزرگ‌تر که به کوچک‌تر ضمیمه نمی‌شود. این کوچک‌تر است که به بزرگ‌تر ضمیمه می‌شود. حال چه ایران و چه آذربایجان ایران را در نظر آوریم هر دو از همه لحاظ از جمهوری آذربایجان بزرگ‌تر و مهم‌تر و پر افتخارتر هستند.

از جانی دیگر جمهوری آذربایجان ۸۶۶۰۰ کیلومتر مربع وسعت دارد و جمعیت آن نزدیک به ۹ میلیون نفر است و جمهوری ارمنستان ۲۹۸۰۰ کیلومتر مربع وسعت دارد و جمعیت آن ۳ میلیون نفر است. جمهوری آذربایجان هم از لحاظ وسعت سه برابر جمهوری ارمنستان است و هم از

لحاظ جمعیت جمهوری آذربایجان سه برابر جمهوری ارمنستان جمعیت دارد. اکنون چه گونه است که جمهوری آذربایجان از کشوری که هم از لحاظ وسعت و هم از لحاظ جمعیت سه برابر کوچکتر از خود است شکست نظامی می‌خورد و خاک خود را به آن کشور می‌بازد داعیه دار جدا سازی بخشی از خاک ایران بزرگ است؟

اگر سران و تئورسین‌های جمهوری "آذربایجان پیمان نامه‌یی" پیش نهاد بالا را نمی‌پذیرند و دعوت برگشت دوباره به خاک ایران را رد می‌کنند پیش نهاد می‌دهم اکنون که بخشی از خاک و فرزندان ایران و زردتشت پیامبر در نخجوان (پنج ایالت کوچک) این جا رانده و آن جا مانده شده‌اند نخجوان به عنوان یکی از استان‌های ایران تحت نام آذربایجان شمالی دوباره به ایران ضمیمه شود.

در یک مستند تلویزیونی شیری را دیدم که توسط مار کبرایی گزیده شد. زهر رفته رفته شیر را از پای در آورد و پس از دو روز بر اثر زهر چشمان شیر نابینا شد. گفتارها چون متوجه شدند که شیر نابینا است نخست بچه‌های شیر را کشتند و سپس گاه و بی گاه به شیر هجوم می‌آوردند و او را گاز می‌گرفتند و آزار می‌رساندند. اما گفتارها جرأت

نداشتند که بیش از این به شیر آسیب رسانند. چون پس از این که شیر توسط کفتاری گزیده می‌شد می‌گریید و همین غرش باعث می‌شد کفتارها برای مدت زمانی رهایش سازند و آزارش ندهند. هر چند زهر مار کبری یک فیل را در چند دقیقه از پا در می‌آورد و می‌کشد اما تن آن شیر پس از یک هفته جنگ با زهر مار کبری بر آن زهر پیروز شد و شیر تن‌درستی خود را بازیافت و چشمانش بینا شد و به جمع شیران پیوست و مانند گذشته کفتارها از شکوهش ترسان و لرزان بودند.

بخش سوم  
در ستایش شیرسیمرغ

## در ستایش شیر سیمرغ

ای شیر سیمرغ، ای ققنوس خدای، ای شکوه و جلال  
تمدن، سر از زیر پر بیرون آور و غرور ما را نوازشی تازه  
کن.

ای ققنوس خدای، تو سر برافراز و تیزبال بگشای، به  
یزدان پاک سوگند فرزندان نیکت تمامی جام‌ها را نیازه تو  
خواهند کرد و به خرمی تو خواهند نوشید.  
ای شیر سیمرغ، اگر جامی سر کشیدیم و آن را نیازه تو  
نکردیم شوکرانمان باد.

ای ققنوس خدای، نخست نیای نیکمان، زردتشت پیامبر،  
در تبریز که خال هندوی توست، جام نخست را نیازه تو  
خواهد کرد و جام نخست را به خرمی تو خواهد برافراشت.  
ای شیر سیمرغ، سپس نیای بزرگمان، کوروش بزرگ، در  
پاسارگاد جامش را نیازه تو خواهد کرد و جامش را به  
خرمی تو خواهد برافراشت.



ای ققنوس خدای، پس از آن نیای تاج بخشیمان، رستم  
تهمتن، در زابلستان جامش را نیازه تو خواهد کرد و جامش  
را به خرمی تو خواهد برافراشت.

ای شیر سیمرغ، ندای پرسئوس را از باستان می شنوم که  
بانگ برآورده است: ای همای خدایان، ای شیر تاریخ و  
تمدن، جام نخستم را نیازه جاودانگی تو خواهم کرد و آن را  
به جام "جبخشت" تو خواهم فشاند تا تو برای جاودانه  
شدن بنوشی.

ای ققنوس خدای، به یزدان پاک سوگند، در سر پنجه‌های  
زرینت هزاران هنر و فلسفه نهفته داری.

ای شیر سیمرغ، به یزدان پاک سوگند، گر پر بگشایی و  
پروازی دوباره، اما جاودانه کنی، تمامی شعرهایمان را در  
ستایش تو خواهیم سرود.

ای ققنوس خدای، به یزدان پاک سوگند، گر پر بگشایی و  
پروازی دوباره، اما جاودانه کنی، فلسفه‌هایی جاودانه را نیازه  
جاودانگی‌ات خواهیم کرد.

ای شیر سیمرغ، ای شکوه و جلال تمدن، ای ققنوس  
خدای، ای ایران بزرگ، آن ذات بی همتا بر تخت پادشاهی  
لاهورت و ناسوت چشم به راهه پرواز ققنوس خود است.

پس ای شیر سیمرغ و ای ققنوس خدای و ای ایران بزرگ،  
به پرواز درآی و تشنگی غرور ما را می نابی بنوشان، ما که  
زیباترین جام ندایمان را نیاز جاودانگی ات کرده ایم.